

یادداشت

در رئای بازیگری که احتمال شکست گیشه را از بین می‌برد

عطاران، سالوادور نیست



نگار حسینیانی

«من سالوادور نیستم»؛ این تنها نام فیلمی سینمایی نیست، جمله کلیشه‌ای فیلمی است با بازی رضا عطاران که خود، محتوا و داستان را بدون تماشای فیلم آشکار می‌کند. اما آریا مخاطبان سینمای ایران، یا بهتر است بگویم قشر وسیعی از مخاطبان سینما که همه سینماگران حضورشان را در سالن‌های خالی سال‌های اخیر انتظار می‌کشند، دنبال فرم ویژه و قصه نویی در سینما هستند؟ شاید با توجه به آمار فروش «من سالوادور نیستم» در آغاز سال ۹۵ و بارِ رفع نگرانی از شکست گیشه در نوروز بتوان این نوید را به سینمای ایران داد که سال خوبی را پیش رو دارد. شاید برای بسیاری از مردم، سینما همچنان همان سینمای دهه چهل باشد که باید اوقات‌شان را خوش و پر کند. اینجااست که سینمای حرفه‌ای نیز کمی مزروی‌تر رکود خود را سکوت می‌کند یا در فرهای مطول، بی‌تماشاگری سینما سر می‌کند.

«من سالوادور نیستم» منوچهر هادی که داستان آن، حول محور اشتباهی‌شدن و موقعیت کمیک مرد اشتباهی یا به اصطلاحی، عوضی می‌گردد، بسا اتکا به توانایی‌های بازیگر فیلم، رضا عطاران، داستان مرد در‌ستکاری را نمایش می‌دهد که در آزمون و خطا درگیر انتخاب راه درست و نادرست، مخاطبان خود را می‌خنداند. رضا عطاران در سه سال اخیر هر فیلمی بازی کرده، بیش از یک میلیارد فروش داشته است و به استثنای یکی از این فیلم‌ها، همه آنها پر فروش‌ترین‌های سال بوده‌اند. این اتفاق بی‌شک بر «من سالوادور نیستم» نیز صدق خواهد کرد. چرا که بعید است فیلمی، امسال بتواند حتی رکورد فعلی فروش «سالوادور…» را که مسلما تا پایان اکران بیشتر هم خواهد شد، جابه‌جا کند. شاید بتوان این را به نوعی، پدیده نه‌چندان‌نوظهوری در سینمای ایران دانست که سینماگران را به این سمت رهنمون می‌کند، که بازیگرانی را برای نقش‌های فیلمنامه‌هاشان برگزینند که فروش آنان را نیز تضمین کند. رضا عطاران

را پس از عصر ظهور و بروز خوش‌سیمایان در سینما، با توجه به چهره‌ای نه‌چندان جذاب و حتی سینمایی که دارد، باید باز ماندن دروازه شناسن و موفقیت کسانی دانست که استعدادشان از چهره‌شان پیشی گرفته است؛ کسانی که با کوچک‌ترین حرکت‌شان مخاطب را می‌خنداند و به گریه می‌اندازند. البته در همین «سالوادور…» که آشکارا، کارگردانش (منوچهر هادی) ناظر بر موفقیت و جذابیت شوخی‌های فیلم ردکارپت (فیلمی بسیار موفق با کارگردانی همین رضا عطاران، لحظات کمیکی از همان جنس ساخته است، و مثلا از عدم تطابق مایه‌های ترجمه زبان انگلیسی با اصطلاحات فارسی کاراکترهای فیلم، بهره برده است، باید بداند که هر شوخی و هر لطیفه‌ای، تنها یک‌بار زیر زبان مخاطبش مزه می‌دهد. اکران نوروز امسال به واسطه گزینش مناسب چند فیلم از طرف شورای نمایش، اکران موفق‌سی برای این‌ فصل از سینما به حساب می‌آید و از آنجا که می‌گویند: «سالی که نکوست، از بهارش پیداست»، امید این می‌رود که امسال، سال پررونقی برای سینمای ایران باشد.



صابر محمدی

سهیلا گلستانی، هم بازی در سریال‌های تلویزیونی موفقی چون «وضعیت سفید» را تجربه کرده و هم بازیگری در هفت فیلم سینمایی را. در این میان اما او بیشتر با دو سه نقشش مقابل پرویز پرستویی مورد توجه قرار گرفت؛ در فیلم‌های «امروز» و «میهمان داریم». البته بسیار پیش از اینها چند فیلم کوتاه را کارگردانی کرده و دوبلوری را هم پیشه کرده است. این روزها و در حالی که اکران‌های موفق فیلم‌ها، چند رکورد گیشه در سینمای ایران را جابه‌جا کرده‌اند، «دو»، اولین فیلم بلند سینمایی که گلستانی کارگردان و پرویز پرستویی تهیه‌کننده‌اش بوده‌اند، کم‌ادعا و کم‌رسودا به اکرانش ادامه می‌دهد و از این سو و آن سوی جهان، جایزه فستیوال‌های مختلفی را از آن خود می‌کند. به بهانه کسب تازه‌ترین این جایزه‌ها، جایزه ویژه هیات‌دوران جشنواره راه ابریشم، با سهیلا گلستانی به گفت‌وگو نشستیم.

شما چند فیلم کوتاه ساخته‌اید و حالا اولین تجربه‌تان در ساخت فیلم بلند سینمایی روی پرده است. چون هر دو نوع را تجربه کرده‌اید بگذارید بپرسم کدام یک از این باورها به زعم شما نزدیک‌تر است: برخی می‌گویند کارگردانی فیلم‌های کوتاه، لازم است برای اینکه یک کارگردان تجارب لازم را برای تولید فیلم بلند کسب کند و عده‌ای دیگر معتقدند این باور، تقلیل‌دادن سینمای فیلم کوتاه است به یک نردبان و برای آن هویتی کاملا مستقل قائلند که با این حرف‌ها نباید خدشه‌دار شود…

برای من این دو نوع از فیلم‌سازی، دو جهان کاملا متمایز از هم و متفاوت هستند. هر چند تجربه ساختن فیلم کوتاه برای کارگردانی فیلم‌های سینمایی بلند می‌تواند قابل اعتنا باشد و مورد استفاده قرار گیرد اما مطلقا آن اولی، صرفا پله‌ای برای رسیدن به دومی نمی‌تواند باشد. بنابراین من با تحلیل دوم، موافق‌ترم، چنانچه خودم نیز تاکنون به همین صورت به ماجرا فکر و عمل کرده‌ام. بخشی از آن تجربه، هم بسیار موثر است و هم حتی حیاتی. حتی همان موقع که فیلم کوتاه می‌ساختم هم قائل نبودم به اینکه یاد بگیرم چگونه فیلم بلند بسازم.

با این اوصاف، فیلم «دو» را در کدام یک از مظاهرش باید فیلم کارگردانی در نظر آورد که پیش از این کارگردان فیلم‌های کوتاه بوده است. به عبارت دیگر، آن تأثیر موثر و حیاتی که می‌گویید، مشخصا در چه چیزی از «دو» خودش را نشان داده است؟

البته به این معنا نمی‌توان رصد کرد که جایی از فیلم «دو» مشخص باشد من پیش از آن کارگردان فیلم‌های کوتاه

سیدکریم محمدی

در شهرستان‌ها و بی‌سالن‌ماندن بسیاری از آنها، مکرر و تکراری است و در دهه اخیر بارها طی گزارش‌های مختلف به آن پرداخته شده است. می‌دانیم که طبق آمارها، به‌خصوص پیش از پیدایی چند پردیس سینمایی در شهرستان‌ها، چند سال اخیر، سال‌های کوچ تصاویر از پرده‌های نقره‌ای در شهرستان‌ها بوده است. مدت‌هاست دیگر خبر تعطیلی سینماها کسی را متعجب نمی‌کند و حتی خود اهالی شهرستان‌ها هم برخی‌شان پذیرفته‌اند که شهرستان می‌تواند سینما نداشته باشد. بیهوده است و چه بسا از صداقت به دور باشد اگر غر بزینم که سینما در شهرستان‌ها رونق داشت و یک عده سودجو، سینماهای پر از تماشاگرشان را تبدیل کردند به تالارهای مجلس پذیرایی، مزون‌ها و پاساژهای بزرگ زودبازر. بدیهی است اگر سینماداران شهرستانی، از راه نمایش فیلم‌ها در سینماها می‌توانستند گلیم خودشان را از آب بکشند بیرون، هیچ‌گاه تغییر کاربری نمی‌دادند، جز آن عده که شاید از روی طمع و تن‌دادن به شغلی پردرآمدتر، شهرستان را از وجود سینماها محروم کرده‌اند.

اما همه اینها را گفتیم که چه؟ حالا مگر چه اتفاق تازه‌ای افتاده است؟ مگر در روی همان پاشنه نمی‌چرخد؟ شاید باید

سینما



سهیلا گلستانی پس از استقبال جشنواره‌های خارجی، از اولین فیلم بلندش می‌گوید

«دو»، مثل باقی‌مانده جمله‌ای بلند



هم بوده‌ام. چنین روند معکوسی را اگر هم بخوایم پیدا کنیم، کار من نیست و مخاطب حرفه‌ای فیلم می‌تواند پیدایش کند. اما اگر بخوایم به مواردی کلی اشاره کنم می‌توانم بگویم، تجربه ساختن فیلم کوتاه، با توجه به نگاه متفاوتی که بر مناسبات خاص آن برقرار است می‌تواند تأثیر فراوانی بر همین «دو» هم داشته باشد. مثلا در تکنیک‌های مختلف، بر نورپردازی و دیگر موارد.

می‌گویید «دو» را متأثر از داستانی کوتاه از مالمود ساخته‌اید. نمی‌توان این موضوع اقتباس، تقسیمات مختلفی می‌توان قائل بود، مثلا اقتباس آزاد. اما وقتی می‌گویید تأثیری از آن داستان که در شما نهاده‌ین شده، اسم این اقتباس آزاد هم نمی‌تواند باشد با توجه به فیلم. این «تأثیرپذیری از داستان مالمود» مبتنی‌بر چه برآیندی است و تکلیفش با سینمای اقتباسی چیست؟

ممکن است شما دریافت‌های مختلفی از پیرامون‌تان داشته باشید؛ وقتی به یک تابلوی نقاشی نگاه می‌کنید، وقتی داستانی را می‌خوانید یا به موسیقی گوش می‌دهید، ممکن است به فرصت‌هایی دست پیدا کنید برای یافتن وجوه انطباق آنها با خودتان و درونیات‌تان. وقتی آن تأثیر و محصول آن انطباق را روایت کنید، دیگر حرف شماس و وفاداری در نقل نیست. انگار انتقال آگاهی کسب شده است. انتقال سواد است. اینجااست که می‌گویم احضار رنگ و بویی از آن اثری که بر ما تأثیر گذاشته، می‌تواند باشد. حال و هوایی… فضایی. در «دو» و فیلم‌هایی از

برای طیف مشخصی فیلم ساخته‌ام و از این به بعد هم این گونه به ماجرا فکر نخواهم کرد. فیلم بنا به صلاحدید تهیه‌کننده در این گروه اکران شده قاعدتا من هم خوشحال می‌شوم شرایط برای حضور مخاطب بیشتر فراهم باشد

در این باره چه فکر می‌کنید؟
پاسخ به این سوال برای من بسیار دشوار است، شاید صلاحیت ابراز نظر در این باره را نداشته باشم. ولی در مجموع فکر می‌کنم به‌رغم کم و کاستی‌ها، شکل‌گیری گروه سینمایی هنر و تجربه، ضروری و ارزشمند بوده است. با همه این حرف و حدیث‌ها هم معتقدم باید به دور از شتابزدگی به این جریان نوا پرداخت. همین حالا هم فرایندش بسیار بیش از کاستی‌هایش بوده است.

می‌شود گفت سهیلا گلستانی از بازیگری انتظارهایی داشت که برآورده نشد و رفت به سمت فیلمسازی برای تأمین نیازی دیگر؟

این‌طور نیست. حرف‌هایی هست که وقتی بازی می‌کنید می‌توانید برخی حرف‌هایتان را بزنید. گاهی هم سراغی از ادبیات می‌گیرید. اینها با اینکه جهان‌هایی مجزا از هم هستند اما مسلمان‌بهره‌هایی از همدیگر نیز می‌برند. اینکه پس از چند

تجربه بازیگری پشت سر هم خواستم اولین فیلم بلند سینمایی‌ام را بسازم، دلیل بر ناکامی‌ام در بازیگری نیست. اما اینکه چرا در «دو» بازی نکردم فقط به این دلیل بود که خواستم به تمرکز و انرژی‌ام صرف کارگردانی آن شود.

«دو» نهایتا در گروه سینمایی «هنر و تجربه» اکران شد؛ گروهی که برخی معتقدند از ریل نخستین خارج شده چراکه هدف‌گذاری‌های اولیه مبتنی‌بر این بود که تنها فیلم‌هایی با مخاطب‌هایی خاص در آن به نمایش دربیایند اما بعدا به محلی برای نمایش فیلم‌هایی تبدیل شد که فرصت اکران عمومی را نمی‌یابند. شما

گزارش

هست آخرین فیلمی را که در این شهر تماشا کرده بودم، «آژانس شیشه‌ای» بود؛ فیلمی که به‌تنهایی مرا در سالن سینما به خود پذیرفته بود. اما در این فاصله بر این شدم که کلاما چیست؟ کاملا معلوم است که دوری چندین‌ساله مردم یک شهرستان کوچک از تجربه تماشای فیلم در سالن سینما، آنها را دوباره به سینما رفتن مشتعل و مشتاق کرده است. در چهره تک‌تک آنها می‌بینی که عمیقا خوشحالند که سینما، که می‌رفت برای آنها تبدیل به یک نوستالژی شهری شود، دوباره مهم شده است. این دوری ۱۰ساله، با خود تشنگی به همراه آورده و حالا که سینما به شهر بازگشته است، گویی این امکان که پیش از این یک‌سره از شهر سلب شده بود، حالا آن را با تسهیلاتی کاملا تازه رویبرو کرده است؛ آنقدر تازه که انگار موبایل را تازه اختراع کرده‌اند و دست ما داده‌اند، اما این‌بار به جای گوشی‌های موبایل اولیه، گوشی‌هایی دست‌مان باشد که هوشمندند و می‌توانیم بسا آن، تلگرام را بسا و پایین کنیم و از جاذبه‌های گردشگری شهرمان، عکس‌های باکیفیت بگیریم.

مردم شهرستان‌هایی که مدت‌هاست سینما ندارند، حالا تشنه بازیابی تجربه تماشای فیلم‌ها در سینما هستند. همین حالا باید این امکان را دریافت.

ترکیب متنوع اکران دوم نوروزی

#

گروه سینما، فیلم‌هایی که شورای صنفی نمایش برای اکران دوم نوروز امسال در نظر گرفته، نوید ترکیبی متنوع را می‌دهد؛ از برنده بهترین فیلم جشنواره فیلم فجر اخیر یعنی «ایستاده در غبار» گرفته تا پنجمین پروژه احتمالا پر مخاطب مسعود دنمکی (رسوایی ۲) و همچنین فیلم متفاوت جشنواره امسال یعنی «آژدها وارد می‌شود» مانی حقیقی. علاوه‌بر اینها از «خنده‌های آنوسا» به کارگردانی علیرضا فرید و «یک دزدی عاشقانه» به کارگردانی امیرشهاب رضویان نیز به‌عنوان گزینه‌های اکران دوم نوروز نام برده شده است. اما از این میان فعلا تنها اکران «خنده‌های آنوسا» و «آژدها وارد می‌شود» و «ایستاده در غبار» قطعی است و باقی فیلم‌ها در انتظار تعیین تکلیف نهایی هستند.

نگاه

«فرهیختگان» از الگوبرداری موفق برنامه‌های تلویزیونی گزارش می‌دهد

کپی کارها به بهشت می‌روند!

سلمان محمدی با نگاهی به دستاوردهای تلویزیون از ابتدای سال تاکنون، شاید راحت‌تر از پیش بتوان گفت تلاش برای بقای سازمان سابقاعراض وطویل صداوسیما بسیار سخت شده است. البته این «بقا» را بگذارید صرفا به حساب آنچه مدیران این سازمان از آن به پروسه و برنامه کوتاه‌مدت «بازگرداندن مخاطب از دست‌رفته» یاد می‌کنند و آن «سابقا» را در «عرض و طویل» بگذارید به حساب اینکه سیاست‌های مدیران رادیو و تلویزیونی‌ها مدت‌هاست بر مدار کوچک‌سازی و چابک‌سازی سازمان متبوع‌شان می‌چرخد. آشکار است که مدتی است سیاست‌های صداوسیما، بر حفظ مخاطب و به همین فراخور بقای خودش متمرکز شده. آنها علاوه‌بر اینکه از سویی دریافته‌اند برای تأمین منابع مالی، می‌توانند جام زهر را بنوشند و به مکانیسم تازه پذیرش آگهی تن دهند و یکجا واگذارشان کنند، از سوی دیگری پرده‌اند دوره اعمال برخی محدودیت‌ها بر برنامه‌سازی‌ها به سر آمده است. شاید برای این درک و دریافت، حسایی دیر شده باشد، اما برخی خروجی‌ها نشان از اتخاذ این رویکرد دارند؛ بحث بر سر واجدارزش‌بودن شاعری همواره ممنوع در رادیو و تلویزیون در

برنامه‌ای ادبی، به خرج‌دادن کمی انعطاف در پوشش برخی مجریان، بازگشت برخی از پرسروصداترین آنها مانند مطرواتی چون رضا رشیدپور و فرزاد حسنی روی آنتن و چند مظهر انعطاف دیگر، برخی از نشانه‌های این درک و دریافت هرچند دیر می‌تواند باشد. رادیو و تلویزیونی‌ها مدت‌هاست دریافته‌اند زمانه انحصارگرایی در رسانه‌شان به سر آمده و مجبورند برای جذب مخاطبی که سری در ماصوره و شبکه‌های اجتماعی گرم دارد، چاره‌ای بجویند و فعلا و عجائنا کوتاه‌مدت‌ترین برنامه،

بازگرداندن برخی آب‌های رفته به جوی است. اما آیا برای بازگرداندن آب به جوی دیر شده است؟ نکند هر ماهی‌ای را هر وقت که از آب بگیری تازه نباشد؟ می‌دانیم که در رابطه با رسانه و مخاطب، می‌تواند چنین باشد و برخی گزاره‌های مستطاب قدیمی مثل همین ماهی گرفتن از آب و بازگرداندن آب‌به‌جوی در رابطه با آن چنانچه انتظار می‌رود صادق نباشد.

بهروز بقایی، باید ساختارهای شخصیتی مخاطب را بشناسیم

از ابتدای سال تاکنون، همه برنامه‌هایی که تلویزیون برای تعطیلات نوروز تدارک دید، تقریبا با شکست کامل به لحاظ جذب مخاطب روبه‌رو شدند. در این میان، «دوره‌می» و «خندانوه» چنانکه پیش‌بینی می‌شد از این قاعده مستثنی بودند. اما نکته جالب این‌جاست که این دو برنامه نیز در روزهای اخیر بارها مورد اتهام کپی‌بودن قرار گرفته‌اند. این در حالی است که پیش از اینها هم برنامه‌هایی با الگوقراردادن نمونه‌هایی خارجی تولید می‌شدند (مثل سریال «پاورچین» که به زعم عده‌ای بسیار به «فرندز» شبیه بود) اما بسیار مورد توجه قرار می‌گرفتند و کپی‌بودن آنها چندان به چشم نمی‌آمد. هر چند این به‌چشم‌آمدن را باید محصول مواجهه مستقیم‌تر مخاطبان با برنامه‌های روز جهان به واسطه گسترش شبکه‌های ارتباطی دانست، اما با این حال می‌شود پرسید از اساس چنین الگوبرداری‌ای حتی اگر به تولید برنامه‌های موفق بینجامد درست است یا نه؟

بهروز بقایی، بازیگر، کارگردان و برنامه‌ساز تلویزیونی پرباسقه در این باره معتقد است بهتر است الگوهای خودمان را بسازیم. او که اتفاقا با «خندانوه» به‌عنوان یکی از موفق‌ترین برنامه‌های تلویزیونی یکی دو سال اخیر همکاری کرده است، به «فرهیختگان» می‌گوید: «با این‌که برخی از برنامه‌های تلویزیون که از نمونه‌های خارجی الگو می‌گیرند، بسیار هم می‌توانند موفق باشند، که چنین هم بوده است، اما نباید به این موفقیت باواسطه، دل خوش کرد. این روش، در کوتاه‌مدت شاید مخاطب را جذب کند، اما از آنجا که بدون شناخت مناسبات برقرار بر سلاقی و علایق و دیگر موارد مخاطب ایرانی بنا شده است، در طولانی‌مدت همین مخاطب را هم نمی‌تواند نگه دارد.» پیشنهاد بقایی این است که به جای ملاک‌قراردادن آن‌چه «الگوبرداری از برنامه‌های موفق تولید خارج» می‌نامد، باید صرفا بر مخاطب‌شناسی متمرکز شویم. این کارگردان در این‌باره این‌گونه توضیح می‌دهد: «ممکن است موفقیت الگوبرداری از آن‌سوی آب‌ها، تضمین‌شده هم باشد، اما وقتی می‌توانیم مخاطب خودمان را بشناسیم، چرا باید دل ببندیم به آنها؟ می‌دانیم که ساختار شخصیتی مخاطب تلویزیونی ما با همه جای جهان فرق دارد.» پیش از اینها فقط رسانه‌ها و اغلب نیز رسانه‌های تندرو بودند که شباهت‌های بین برنامه‌های صداوسیما و برنامه‌های تلویزیون‌های دیگر را رصد و به «تقلید از ماهواره» انتقاد می‌کردند، اما امروز با گسترش امکان دسترسی همگان به اطلاعات، مردم نیز از اینکه برنامه‌سازان تلویزیونی کار خودشان را راحت کنند و برای آنها برنامه‌ای از روی دست برنامه‌های خارجی بسازند، واکنش نشان می‌دهند. همین شبکه‌های مجازی را اگر دنبال کرده باشید این روزها احتمالا بارها برخورداید به مطالبی که طی آنها مثلا به شباهت «دوره‌می» به برنامه‌ای مشابه از تلویزیون هند، نزدیک‌سی «خندانوه» به برنامه استندآپ‌کمدی معروف جیمی فالسون و همچنین به تقلید محض برنامه «شب‌کوک» از برنامه شبکه‌ای فارسی‌زبان اشاره می‌شود. این‌بار اما روی دیگر ماجرا هم قابل توجه است؛ کپی کارها، مخاطب هم دارند.